

یکشنبه ۳۰ جون ۲۰۱۹

مرجان کمال

اسلام و اقتدار سیاسی  
نویسنده: مرجان کمال به زبان فرانسوی  
مترجم: فریده نوری  
قسمت هفدهم

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم      بان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم  
به صبح روز قیامت که سر زخاک برآرم      در آرزوی تو خیزم به جست و جوی تو باشم



به ادامه گذشته:

امیر عبدالرحمن خان افکاری داشت که دولت شاهی یک دولت اسلامی است، فلذا حکومت شاهی نیز دارای اقتدار اسلامی می باشد و باید همه از وی اطاعت نمایند و این افکار وی افغانستان را از حالت قبایلی به یک دولت - ملت تبدیل نمود و توسط این عبور دو نوع تغییرات مهم در رابطه بین مردم یا ملت و دولت به وجود آمد.

تغییرات اولی دلالت به سلوک و روش جمعیت که از حالت قبایلی فردی به حالت کتله واحد جمعی تبدیل می گردد.

به این ترتیب یک فرد خود را عضو یک قوم مانند حالت قبایلی و یا عضو کمونیتی مذهبیون ندانسته، بلکه مردم دارای یک اقتدار سیاسی از لا به لای ادارات دولتی گردیدند.

### نظام نامه یا قانون اساسی سال 1923 میلادی:

در زمینه قوای مقننه و قوای اجرائیه یک سلسله اصلاحات در دولت در بین سال های 1923 - 1919 میلادی به واسطه قوانین به جریان انداخته شد، از یک طرف نشر و اعلان رسمی نظام نامه (Nézâmnâma) در سال 1923. و از طرف دیگر تدابیر یا اقدامات برای تمام تشکیلات دولتی مرکز و ادارات ولایتی و همچنین تشکیلات برای منظم ساختن سیستم قضایی را در بر گرفت. نظام نامه یا اساسنامه یا قانون اساسی بسیار زیاد تحت تأثیر قوانین ترک ها بود و مشاورین ترکی در نوشتن آن سهم داشتند.

از نقطه نظر سیاسی و اجرائیوی، هدف تمام پروژه ها، اصلاحات جهت بلند بردن تمرکز دادن به دستگاه دولتی بود. در زمینه قضایی، قانون اساسی 1923 واضح نموده که در صورت برخورد یا تضاد با قانون اساسی موجودیت شرعیت را مشخص ساخته است. هدف از اصلاحات سیستم قضایی عبارت از روی کار آمدن سیستم قضایی غیر مذهبی است که جای سیستم قضایی مذهبی را بگیرد، که بالای تصامیم فق استوار می باشد، این دو گانگی سیستم قضایی را در رول فرمانروا دریافت می نمایم، که هم از طرف علما که رول مذهبیون را بازی می کنند و هم از طرف ملت، از نقطه نظر غیر مذهبی، تأیید می گردد.

در مورد نقطه اخیر اولسن استه (Olesen Asta) می نویسد:

«برداشت از دولت - ملت که بنیاد آن بالای حاکمیت مردمی طوری گذاشته شده که متضمن و مستلزم آن می باشد که تمامی اتباع یک کشور مستفید از آزادی های مدنی، مساوات و برابری در نزد قانون باشند، و این نظریات در ماده شانزدهم قانون اساسی ذکر شده است: تمامی مردم افغانستان دارای حقوق مساوی و مکلفیت های مساوی در مقابل شرعیت و قوانین نافذ کشور می باشند. که این یک موضوع جدید در نزد قبایل از زمان تأسیس و پایه گذاری امپراتوری درانی بود.

در حقوق و قوانین مدنی (Article 8 - 24)، غلامی و کار های شاقه (بیگاری Bigâri) و شکنجه دادن منسوخ و ملغاً قرار داده شد، آزادی بیان ضمانت شده (Article 11) و همچنان حق دست

یابی به تعلیم و تربیه برای همه داده شد. به عبارۀ دیگر قانون اساسی ضامن حقوق برای تمام اتباع افغان، عیناً مانند یک قانون اساسی آزادی خواه (Libérales) ممالک غربی بود. افغان به حیث هویت ملی و داشتن حقوق مساوی برای تمام اتباع کشور حفظ گردید».

این برداشت که همه اعضای یک جمعیت یا یک گروه در مقابل قانون دارای حقوق و مکلفیت های مساوی می باشند یک عمل نو و مخالف به مشخصات و طرز عمل قبیلوی بود. برای ثابت ساختن این که همه اتباع دارای حقوق مساوی اند، پادشاه یک فرد با نفوذ از فامیل خود را یک سردار بارکزی را به جرم اعمال بد زندانی نمود. به تعقیب این زندانی نمودن امیر به دلیل کوتاهی کردن و عدم مکلفیت هایش در مقابل فامیل مقصر شمرده شده و به اصطلاح قبایلی محکوم به عدم غیرت (بی غیرتی) گردید.

از طرف دیگر توسعه دستگاہ دولتی در ولایات دلالت به روی کار آمدن ادارات جدید ولایتی بعد از سال 1925 میلادی گردید و باعث فعالیت ادارات و مخصوصاً وضع نمودن قوانین توسط نظام نامه بی جزایی عمومی (Nézâmnâma – ye – Djazâ – ye ‘Omumi) می باشد، که در سال 1924 تصویب گردید.

وظایف بین البینی، بین مردم دهات و قریه جات و دولت که قبلاً بدوش ملک ها و قریه دار ها بود، با مامورین دولت که وظیفه جمع آوری مالیات را داشتند، تعویض گردید.

و از طرف دیگر ملک های اسبق نه تنها باید قرض های سابقه خود را بپردازند بلکه اعتبار و امتیاز سیاسی و اقتصادی محلی خود را از دست دادند. فلذا این اصلاحات اداری که به هدف از بین بردن رشوت خوری و فساد اداری ملک ها بود، جای خود را برای به وجود آمدن یک نوع دیگر انکشاف فساد اداری و انتصاب خویشاوندان داد. مامورین نو دولت وظایف خود را در حقیقت به قرار قوانین نافذ اجرا نکرده، بلکه نوع دیگری فساد اداری و خویش خوری ها بر حسب خویشاوندی و ارتباط با قدرت های محلی عملی می کردند. در رویداد های مانند گرفتن مالیات و نام نویسی برای سربازگیری در نزد اهالی، ملک ها هنوز هم یک رول ارتباطی بین ادارات و گروه های همبستگی محلی را بازی می نمودند. آنچه به اقتدار مرکزی تعلق می گرفت، پادشاه اقدام به تشکیل یک کابینه نمود (Article 28) که در مقابل دربار اعلی (Darbâr – e Alâ) مسئولیت داشته، یعنی کابینه (هیئت دولتی) مسئولیت دادن راپور فعالیت های سالانه را داشت. این هیئت که توسط پادشاه انتخاب شده بودند، متشکل از مامورین بلند رتبه دولت، رهبران قبایل، شخصیت های برجسته محلی و بعضی دیگر از شخصیت ها بودند. و همچنان یک شورای

دولتی (conseil d'Etat) که اعضای آن انتصابی و انتخابی بودند ترکیب گردیده بود. بالاخره برای داشتن یک پارلمان یا شورای ملی پیشنهاد و رأی داده شد. تمام این فعالیت ها در عدم موجودیت یک تهاداب اجتماعی دولت بوده، و به حیث نتیجه که همانا دولت - ملت بود نه به خوبی فهمانده شد و نه شنونده و نه قبول شد از طرف مردم. و نتیجه بر عکس داد یعنی اقتدار دولتی به معنی «استقرار نمودن تأسیسات با زور و فشار، کار های شاقه، سربازگیری (عسکری) وضع نمودن مالیات و عدم انسجام اداری.

ادامه دارد